

علل ورود تنقیح مناط به مذهب امامیه

جواد وندنوروز*

آن سخن گفتند و به آن پرداختند و جایگاه مشخصی برای آن در مباحث اصول فقه در نظر گرفتند. این اصطلاح از قوانین و قواعد اصول فقه است که برای استنباط احکام و قواعد شرعی به کار گرفته می‌شود و، به طور کلی، یکی از شیوه‌های تعمیم احکامی است که برای وقایع و موارد خاص صادر شده و با این روش خصوصیات آن واقعه یا فرد خاص که در حکم دخیل نیست شناسایی شده کنار زده می‌شود و حکم در همه موارد مشابه جاری می‌گردد. تنقیح مناط ابتدا در مکتب اهل سنت رواج پیدا کرد و سپس، در قرنهای بعد از پنجم هجری قمری، وارد اصول امامیه شد.

علمای امامیه از آن تاریخ به بعد تنقیح مناط را حجت دانستند؛ چنانکه کاشف الغطاء (ص ۳۲) فرموده: در حجیت تنقیح مناط نباید تأمل کرد، و فاضل تونی (۱۴۱۲، ص ۲۲۸) آورده است که مدار بسیاری از احکام و بسیاری از

چکیده: تنقیح مناط یکی از قوانین و قواعد اصول فقه است که برای استنباط احکام و قواعد شرعی به کار گرفته می‌شود. به طور کلی، یکی از شیوه‌های تعمیم احکامی است که برای وقایع و موارد خاص صادر شده و با این روش خصوصیات آن واقعه یا فرد خاص که در حکم دخیل نیست شناسایی شده کنار زده می‌شود و حکم در همه موارد مشابه جاری می‌گردد. این اصطلاح را، ابتدا، علمای اصولی عامه به کار گرفتند و سپس، در قرنهای بعد از پنجم هجری، با زایش مکتب حله و گرایش علمای اصولی امامیه به عقل‌گرایی و رد اخباری‌گرایی وارد حوزه اصولیین امامیه گردید. گرایش به توسعه ادله لُبّی، تفریق بین قیاس ظنی و قیاس قطعی، نفی حجیت خبر واحد و رأی و قیاس، تنقیح و تهذیب اخبار، ظهور عقل‌گرایانی همچون ابن‌ادریس حلی، شیخ طوسی، شیخ انصاری، علامه حلی، و ظهور و گسترش مکتب حله از علل اصلی ورود تنقیح مناط به مذهب امامیه است.

کلیدواژه: تنقیح مناط، علم اصول، فقه امامیه، حجیت، قیاس، اخبار‌گرایی، مکتب حله، اجتهاد، استصحاب، برائت، اشتغال، تخیر.

مقدمه

تنقیح مناط اصطلاحی است که ابتدا علمای اهل سنت از

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور، مرکز نازند

استدلالاتها در کتب فقهی تنقیح مناط است.

صاحب العناوین می‌گوید:

هنگامی که حکم به واسطه خطاب شارع یا غیر آن برای یکی از مکلفین ثابت شود اصل بر اشتراک حکم است و تنقیح مناط یکی از ادله اشتراک است، چرا که احکام تابع مصالح و مفاسدند و دفع مضرت از همه و جلب منفعت برای همه لازم است لذا خصوصیات مکلفین دخلی در نفس امر ندارند بلکه اوامر دایره مدار مفاهیم عام است و دلیل بر تنقیح مناط طریقه عقلاست چرا که اگر دیدند کسی کاری انجام داد و متضرر شد از آن پرهیز می‌کند و اگر کاری کرد و سود برد به آن اهتمام می‌ورزند (۱۴۱۷، ص ۲۰-۲۴).

تنقیح مناط بعد از مکتب حله وارد اصول امامیه شد. اصولیین این مذهب تنقیح مناط را به طور مشخص از مکتب حله به بعد و در پی تحولاتی که در علم اصول واقع شد وارد مباحث خود کردند و آن را قطع آور و یقینی دانستند و این در حالی است که همچون اکثریت اهل سنت آن را گونه‌ای از قیاس بر شمرده‌اند. البته امامیه تنها تنقیح مناط قطعی را پذیرفته و قسم ظنی آن را داخل در قیاس باطل دانسته‌اند و مقصودشان از مطلق لفظ «تنقیح مناط» تنقیح مناط قطعی است.

پس از مکتب حله برخی از امامیه تنقیح مناط را به گونه‌ای از منطوق غیر صریح دانسته و آن را دلالت تنبیه و ایما نامیده‌اند.

دلیل امامیه بر حجیت تنقیح مناط، قطع و یقین است که البته مقصود از آن، قطع و یقین شرعی است که یقین در اینجا منحصر در اجماع و عقل دانسته شده است.

امروزه تنقیح مناط از پایه‌های اصلی اصول در مذهب امامیه به شمار می‌رود و جایگاه ویژه‌ای برای خود دارد. در این نوشتار کوشش خواهیم کرد تا علل اصلی ورود تنقیح مناط به مذهب امامیه را از دید و نگرش درونی بررسی نمایم.

تعریف تنقیح مناط

تنقیح مناط از دو لفظ تنقیح و مناط تشکیل شده است.

تنقیح در لغت از ریشه نقح بر وزن منع است. نقح العظم به معنی «استخراج مخه» است، یعنی مغز و لب آن را استخراج نمود و بیرون آورد. تنقیح جذع یعنی تشذیب؛ به معنی پوست درخت را کندن تا مغز آن هویدا شود. و اما تنقیح، به طور کلی، به معنی تهذیب و تخلص و جدا کردن سره از ناسره است و نقح (با تشدید) دلالت بر مبالغه و تکثیر دارد (جوهری، ۵۹۹/۲؛ فیروزآبادی، ۲۶۳/۱).

به هر ترتیب، تنقیح یعنی تهذیب و تمیز و کلام منقح یعنی سخنی که در آن حشو و زیادتی نباشد (زرکش، ۲۵۵/۵؛ شوکانی، ۱۹۹۲: ۲۲۱).

مناطق از ریشه ناط، ینوط به معنی علق، یعلق است و مصدر آن النوط می‌باشد. کلمه مناط اسم مکان است و به معنی مکان تعلیق است (جوهری ۱۹۷۴: ۱۲۰).

در اصطلاح علم اصول فقه مناط آن است که حکم از حیث وجود و عدم به آن منوط و وابسته است (فاسی، ۱۳۸۲: ۱۲۰) و شارع حکم را به آن منوط نموده است (اصغری قرطبی، ۱۳۸/۴). از آنجا که معمولاً حکم به علت منوط شده، علت را مناط نامیده‌اند (بغدادی ۱۴۰۶: ۳۴) و گفته شده که این تعبیر از باب مجاز لغوی است زیرا همان‌گونه که شیئی محسوس به شیئی دیگر معلق می‌شود، حکم نیز به علت معلق و منوط شده در حالی که این تعلق و وابستگی، تعلق ظاهری و خارجی نیست (شوکانی ۱۴۰۶: ۲۲۱). عزالی (۱۳۶۸) در تعریف مناط می‌گوید:

العلة فی الشرعیات مناط الحکم ای ما اضاف الشارع الحکم الیه و ناطه به و نصبه علامه علیه. یعنی، منظور از علل شرعی مناط حکم است بدین معنی که حکم به آن منوط شده و شارع آن را علامت و نشانه‌ای برای حکم قرار داده است.

تنقیح مناط در اصطلاح علم اصول یکی از اقسام اجتهاد در علت است و از مسالک العله شمرده شده.

کرده‌اند و بر خلاف مذاهب دیگر اهل سنت آن را از مصادیق قیاس ندانسته‌اند (نک: سرخسی، ۲۴۱/۱). بنابراین، نظر آنان دلالت تنقیح مناط، دلالت محض است و مبنایش بر مبنایی است که عین آن را در بر می‌گیرد (نک: بخاری ۱۳۹۳: ۲۲۱/۲). و در دلالت محض شبهه‌ای وجود ندارد در حالی که در قیاس شبه وجود دارد و مبنای اثبات قیاس رأی است (همان، ۲۲۱).

گرایش‌های مختلف فقهی و اصولی در اسلام

در طول تاریخ فقه اسلامی مکاتب و مذاهب فقهی پرشماری ظهور کرده که می‌توان ادعا کرد بسیاری از آنها به سبب فقدان نص و برای حل مسائل فقهی بوده است. در این راستا نظرات گوناگونی نیز ارائه می‌شده که سبب ظهور گرایش‌های مختلف بوده است.

در این گفتار گرایش‌های فقهی را به سه گروه کلی تقسیم کرده‌ایم. و در مورد آنها توضیحاتی مختصر داده‌ایم.

گرایش به توسعه اخبار

در سده‌های نخستین هجری قمری عده‌ای که اصحاب حدیث نامیده می‌شدند بر سنت‌های پیشین اصرار می‌ورزیدند و با طرح مسائل تقدیری و فرضی مخالفت می‌کردند. ولی در مقابل ایشان عده‌ای به نام اصحاب رأیت سعی می‌کردند که مسائل تقدیری و فرضی مطرح کنند و برای آن جوابی بیابند و این موجب رویارویی این دو گروه می‌شد. به مرور زمان سنت‌گرایان نتوانستند پاسخ‌گوی نیازهای اجتماعی باشند و به تدریج بر ناتوانی آنان افزوده شد و نیاز روز افزون به فقهی نظام یافته و برخوردار از ساختاری قانونمند موجب شد که سنت‌گرایان در مقابل اصحاب رأیت جایگاهشان را از دست بدهند (نک: یاکچچی، «اصحاب حدیث»، ۱۱۳/۹ - ۱۱۴). شایان ذکر است که در سده‌های نخست وجه تمایز مکاتب فقهی بیشتر بر اساس بوم و جغرافیا بود و، به عبارت

به عبارت دیگر، نزد اصولیین تعریف تنقیح مناط عبارت است از اینکه شارع حکمی را به علتش اضافه نموده باشد لکن همراه با آن اوصاف دیگری آمده باشد که در حکم، دخیل نیست و مجتهد این اوصاف را شناسایی و حذف نماید تا حکم متسع شود و بدین‌سان فرع به اصل ملحق می‌شود و به همین خاطر گفته شده که تنقیح مناط به معنی الغاء فارق است و این‌گونه، حکم اصل در فرع جاری شود (عکبری، ۱۴۱۳: ۸۳).

از تنقیح مناط با عنوان الغاء خصوصیت، تفکیک حیثیات، شمول الفقاهه نیز تعبیر شده است (مکارم‌شیرازی، ۱۴۱۶: ۲/۵۲۰).

مورد تنقیح مناط جایی است که مناط در نص شرعی وجود دارد لکن غیرمهدب است و با اوصاف و خصوصیات که ربطی به ملاک حکم ندارند مقترن و همراه شده است که لازم است با تدبیر و تدقیق در مفاد دلیل و عنایت به قرائن حالیه و مقالیه، خصوصیات زائد کنار گذاشته شود تا بتوان به ملاک حکم دست یافت (بهبهانی، ۱۴۱۵: ۲۹۳).

جایگاه تاریخی تنقیح مناط

آنچه که آشکار است و تحقیقات نیز نشان می‌دهد اصطلاح تنقیح مناط ابتدا در مکتب اصولیین مذهب اهل سنت به کار برده شده و دست کم از قرن پنجم هجری به بعد این اصطلاح و بحث درباره مفهوم آن در کتب اصولی فقه اهل تشیع آمده است. به عنوان مثال غزالی، عالم برجسته شافعی مذهب در قرن پنجم، در کتاب المستصفی (۲۳۱/۲) و ابوعلی حسن شهاب عکبری حنبلی (۴۲۸ ق) در رساله فی‌الاصول الفقه (ص ۸۳) به صراحت از تنقیح مناط سخن گفته‌اند.

سایر علمای اهل سنت نیز از این اصطلاح استفاده‌های زیادی کرده‌اند. در این میان هر چند علمای حنفی لفظ تنقیح مناط را به کار نبرده‌اند ولیکن از آن تعبیر به استدلال

احمدبن حنبل با سفر به عراق، حجاز، یمن، شام و بلاد جزیره و درک محفل مشایخ بسیار، انبوهی از احادیث و آثار فقهی بوم‌های مختلف را ثبت و ضبط نمود و کتاب مسند وی گواهی آشکار بر این مطلب است. این گستردگی در روایت سبب شد تا احمد از نظر منابع نقلی محدودیتی را که فقیهان نسل‌های گذشته با آن رو به رو بودند، احساس نکند. برخورداری از چنین پشتوانه نقلی و گریز او از کاربرد وسیع رأی مکتب جدید را در فقه اصحاب حدیث پدید آورد (همو، «احمدبن حنبل»، ۷۲۵/۶-۷۲۶).

آنچه گفته شد مربوط به مذاهب و مکاتب اهل سنت بود. اما علمای امامیه (شیعه) سنت را چنان که گفته شد اعم از قول، فعل و تقریر پیامبر و ائمه (ع) می‌دانند و معتقدند که علوم پیامبر (ص) در نزد ائمه (ع) به ودیعه گذاشته شده است. شیعیان در عصر حضور ائمه (ع) در موارد اختلاف به ایشان رجوع می‌کردند و از آنها جواب می‌خواستند و حکم آنها را حکم قطعی شرع می‌دانستند. در دوره ائمه معصومین (ع) اصول اربعمائه در حدیث تدوین شد. با فرارسیدن عهد غیبت امام دوازدهم (عج) در نیمه دوم سده ۳ تا نیمه سده چهارم هجری محدثان بزرگی ظهور کردند که دنباله رو روش سنت‌گرای دوره معصومین بودند. این محدثان در دوره غیبت کاملاً بر مرکز علمی شیعه تسلط یافتند، مرکز اینان شهر قم بود. آنان به جمع‌آوری احادیث و تدوین آن پرداختند (گرچی، «تعریف اصطلاحی اجتهاد»، ۶۰۷/۶ - ۶۰۸). شیوه معمول آنها این بود که متون روایات را عیناً در اختیار استفاده‌کنندگان قرار می‌دادند. در این گونه آثار، که از برجسته‌ترین نمونه‌های آن می‌توان کافی کلینی، شرایع علی بن بابویه و من‌لایحضره الفقیه محمدبن بابویه را نام برد، افزوده‌ها و برداشته‌های مؤلفان به ندرت دیده می‌شود (پاکتچی، «اندیشه‌های فقهی در سده ۲ و ۳ ق»، ۴۴۳/۸).

در نیمه دوم سده سوم هجری یک جناح حدیث‌گرای افراطی بودند که حتی غریب‌ترین احادیث را رد ناکردنی

دیگر، مکاتب فقهی مکاتبی بومی بودند و بیشتر اختلافات فقهی در بین این مکاتب به روایات مورد استناد آنها بر می‌گردد؛ چرا که آنان تنها به روایات مورد قبول مکتب فقهی خود استناد می‌کردند (همو، «اندیشه‌های فقهی در سده نخست»، ۴۴۰/۸).

در اواخر سده دوم قمری با ظهور محمدبن شافعی به عنوان فقیه حدیث‌گرا که فقهی نظام یافته و مبتنی بر اصول را عرضه می‌کرد جریان امور تا حدی به سود اصحاب حدیث دگرگون گردید و دایره نفوذ اصحاب رأی به تدریج محدودتر شد. در مقایسه با پیشینیان شافعی با تأکید بر حدیث، به عنوان آیین سنت در نظام فقهی و به عنوان محور اساسی توجه را به خود جلب کرد و فقه شافعی را به عنوان فقهی حدیث‌گرا مطرح ساخت (همو، «اندیشه‌های فقهی در سده ۲ و ۳ ق»، ۴۴۶/۸ - ۴۴۷).

از میانه سده سوم قمری مکاتب غیر بومی پامی‌گیرد و در این راستا می‌توان شافعی را نقطه عطفی برای اصحاب حدیث به شمار آورد. شافعی دارای اندیشه‌ای فقهی بود که از برخورد تعالیم بومها و مکاتب گوناگون حاصل شده بود. وی مراحل تحصیل خود را در مکاتب فقهی مکه، مدینه، یمن و عراق گذرانیده و با مذاهب و مکاتب فقهی بوم‌های مختلف آشنا شده بود و بدین ترتیب از احادیث و روایات آنها بهره برد (همو، «اصحاب حدیث»، ۴۴۶/۸ - ۴۴۷).

به این ترتیب، استفاده از حدیث رو به گسترش نهاد؛ زیرا استفاده فقها از حدیث به طور بومی از بین رفت و سپس با روی کار آمدن احمدبن حنبل احادیث به طور انبوه جمع‌آوری شد. احمد بن حنبل به طور مستقیم با تعالیم شافعی آشنا شده بود و از تعالیم او بهره می‌برد. شافعی که اسلوب فقهی مدون و اجتهادی را ارائه کرده بود سبب شده بود تا جریان به سود اصحاب حدیث دگرگون شود و پژوهندگان فقه از مکتب اصحاب رأی روی برتابند.

امامیه و گرایش به توسعه ادله لئی

چنانکه دانستیم در سده‌های نخست دو گرایش اصولی یعنی گرایش به رأی و گرایش به حدیث وجود داشت و با توجه به اینکه در همان سده نخست گروهی به نام اصحاب رأیت پیدا شدند و سؤالات فرضی مطرح می‌کردند و با توجه به مسائل جدید که پیش می‌آمد، با فشاری بر ظواهر قرآن و سنت جوابگوی جامعه نبوده باعث شد تا گرایش به رأی گسترش یابد.

فقه‌های سرزمین عراق، به‌ویژه ابوحنیفه که فقیه کوفی بود، سمبل و نماد گرایش به رأی شناخته می‌شدند. تمایز میان اصحاب حدیث و اصحاب رأی بر اساس روشهای استدلالی و اختلاف نسبی آنان در کاربرد رأی است و این گونه نیست که بتوان گفت اصحاب حدیث به طور مطلق از رأی گریزان بوده‌اند بلکه متعصب‌ترین آنها نیز استفاده محدودی از رأی را پذیرفته بودند (پاکچی، ذیل مدخل). بنابراین، پاسخگو نبودن تکیه صرف بر کتاب و سنت فقها را بر آن داشته بود که به دنبال منبع یا روشهایی برای استنباط احکام بگردند تا خلأی را که در اثر طرح مسائل جدید پدید آمده بود از بین ببرند.

رأی و اجتهادالرأی یکی دیگر از ادله لئی بود که دانشمندان اسلامی به آن گرایش پیدا کردند. رأی و اجتهادالرأی معنایی اعم از قیاس، مصالح مرسله و غیرآن داشت؛ یعنی رأی، نظر و شم فقهی راه مشخصی بود بدون اینکه ضابطه‌مند و قانونمند باشد. لکن، به تدریج، برای آن قوانین وضع شد و در استفاده از آن استنباط و حدودی قائل شدند و برای آن نامها، تعاریف مختلفی ارائه کردند. اگر علت حکم از نص استنباط می‌شد به آن قیاس می‌گفتند و اگر بنابر مقاصد و اهداف شارع حکمی صادر می‌شد احياناً مصلحت یا مصالح مرسله نامیده می‌شد.

استحسان نیز روشی اجتهادی است که در عرض قیاس مطرح می‌شود. این واژه از نظر لغوی به معنی «نیکو شمردن» است و در فقه سده نخستین نمودی از عنصر اجتهادالرأی بود که در فقه سده دوم قمری

می‌دانستند و نماینده بارز آن احمدبن ابی‌عبدالله برقی است (همو، «گرایشهای فقه امامیه در سده دوم و سوم هجری قمری»، ۲۰).

شیخ مفید (۴۱۳ق) و سید مرتضی علم‌الهدی (۴۳۶ق) به شدت با اهل حدیث به مبارزه پرداختند و موجب انقراض مکتب فقهی آنان شدند. این دو فقیه متکلم سخت پیرو استدلال عقلی و طرفدار اجتهاد در فقهات بودند. فقیهان متکلم در شیوه‌های فقهات تحت تأثیر ابن‌ابی‌عقیل بودند و اخبار آحاد را معتبر نمی‌شمردند. پس از آن شیخ طوسی (۴۶۰ق) که متکلمی برجسته بود کوشید تا با حفظ روش استدلالی و تعقلی در فقه حجیت خبر واحد را اثبات کند (گرچی: ۶۰۸/۶).

به هر ترتیب، به کوشش شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی به اخباری‌گری پایان داده شد. اما بار دیگر در قرن یازدهم اخباری‌گری اوج گرفت تا حدی که علم اصول رو به ضعف گرایید.

بنابر نظر اخباری‌ها تنها منبع مهم فقه، احادیث و اخبار ائمه (ع) بود و قرآن و احادیث نبوی را بدون تفسیر و تأویل ائمه (ع) قابل استفاده نمی‌دانستند. آنان احادیث ائمه (ع) را قطعی‌الورود و قطعی‌السند می‌دانستند و اخبار واحد را در صورتی که راوی آن ثقة باشد حجت می‌دانستند و در استفاده از احادیث اهمیت زیادی قائل شدند و کتب اربع را از منابع بسیار مهم شیعه می‌دانستند. اخباری‌ها در مواردی که حکمی برای آنان در اخبار نیامده بود، حکم به احتیاط و توقف می‌دادند. بارزترین نماینده و پایه‌گذار اخباریه ملامحمدامین استرآبادی صاحب *فوائدالمدینه* است (Konhiberg: 1/717).

ضمناً اخباری‌ها در این دوره (سده ۱۱ و ۱۲ ق) کتابهای حدیثی مهمی مانند *الوافی* (تألیف فیض کاشانی)، *وسائل الشیعه* (تألیف شیخ حرّعاملی) و *بحار الانوار* (تألیف علامه مجلسی) را گردآوری نمودند (همان: ۷۱۷-۷۱۸، گرچی، ص ۲۳۰).

مفهومی محدودتر و مشخص‌تر ساخت (پاکتچی، ۱۳۳۷: ۱۶۵/۸)

یکی دیگر از ادله‌ی لیبی که هم اهل تسنن و هم اهل تشیع آن را قبول دارند اجماع است که به معنی اتفاق آراء است و درباره‌ی چگونگی و شرایط آن در مکاتب و مذاهب مختلف نظرات متقارن ارائه شده است. اجماع سومین دلیل از ادله‌ی فقه شمرده شد که پس از کتاب و سنت جای دارد. ارائه‌ی تعاریف گوناگون گاهی منجر به محدود شدن بیش از اندازه‌ی اجماع شده و گاه دامنه‌ی آن تا حد زیادی توسعه یافته است (پاکتچی، ذیل مدخل)

قیاس نزد علمای امامیه

قیاس در کنار کتاب، سنت و اجماع از منابع استنباط احکام نزد علمای اهل سنت است. در مکتب امامیه نیز در سده‌های نخستین فقهای نامداری بوده‌اند که قیاس را حجت می‌دانستند و به آن عمل می‌کرده‌اند. به عنوان مثال هشام‌بن حکم قائل به قیاس بوده است. در نسل‌های بعدی در میان بزرگان مکتب امامیه دست کم از یونس‌بن عبدالرحمان و فضل‌ابن شاذان به عنوان فقهای که گرایش به شیوه‌های اجتهادی داشته‌اند به صراحت یاد شده و حتی از سوی عالم نامداری چون سید مرتضی کاربرد اجتهاد تا حد عمل به گونه‌هایی از قیاس به آنان نسبت داده شده است.

عده‌ای دیگر از فقهای امامیه مانند زراره‌بن اعین و عبدالله‌بن بکیر به عمل به گونه‌ای از رأی شناخته شده بوده‌اند تا آنجا که رأی‌گرایی زراره از سوی رجال مکتب هشام بن حکم به نقد گرفته شده و در روایاتی به نقل از آنان شیوه‌ی اجتهادی زراره با شیوه‌ی ابوحنیفه همسان دانسته شده است (همو: ۲۰-۲۲).

در سده ۴ هجری ابن جنید اسکافی به صراحت حجیت قیاس و اجتهادالرأی را باور داشته و در این راستا تألیفاتی نیز داشته است. پس از او نیز شریف

رضی در آثار خود، اجتهادالرأی و قیاس را با مفهومی نزدیک به ابن جنید مطرح می‌نمود ولی پس از آن دیگر شاهدی در دست نیست که نشانی بدهد خط پذیرش اجتهادالرأی در مکتب امامیه ادامه یافته شد (پاکتچی، ذیل مدخل).

علمای شیعه قیاس را رد کرده و آن را قبول نداشتند به همین جهت به اجماع روی آوردند. فقهای امامیه در سده‌های ۴ و ۵ هجری به واسطه‌ی نفی حجیت خبر واحد و رد رأی و قیاس به اجماع روی آوردند و اجماع طایفه را در اصول خود گسترش داده و به آن تمسک می‌نمودند (همو، ذیل مدخل)

گسترش علم اصول نزد علمای امامیه

با شروع غیبت کبری امام منتظر (عج) در سال ۳۲۸ هجری علمای شیعه با اهتمام عالی وارد عرصه‌ی علمی فقه و اصول شدند. دانشمندان و فقها در این مرحله کوشیدند تا در برابر دسیسه‌ها و تحریف‌ها، از اخبار و آثار ائمه علیهم‌السلام پاسداری کنند.

دلیل اینکه علمای اصول به علم اصول اهتمام ورزیدند این بود که در این دوره دشمنان و مخالفان کینه‌توز، شبانه‌روز به صورت آشکار و نهان سعی در افشاندن بذر اختلاف و جدایی داشتند. آنها جعل حدیث می‌کردند و احکام را دگرگونه جلوه می‌دادند؛ ولی از آنجایی که مراجع اصلی به صورت دست‌نخورده موجود بود و اصول پایه هنوز از تعرض مصون مانده بود و بدان عمل می‌شد، اندیشمندان شیعه به دسته بندی و تبویب اخبار پرداختند، تا دشمنان نتوانند اخبار و احادیث جعلی را در میان روایات ائمه (ع) وارد نمایند، و سره و ناسره را به هم بیامیزند.

دلیل دیگری که دانشمندان امامیه را بدین عمل واداشت این بود که دانش پژوهان به آسانی بتوانند به واقعیت‌ها دست یابند و مطالب سهل‌الوصول شود. کار مهم دیگری که علمای امامیه در این دوره بدان پرداختند تنقیح و تهذیب اخبار از جهت متن و سند

شیخ طوسی و نقش او در ورود تنقیح مناظر به مذهب امامیه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی فقیه، محدث، رجالی، مفسر، متکلم و محقق بزرگ شیعه - که وی را شیخ الطائفه لقب داده‌اند - در سال ۳۸۵ هجری در منطقه طوس خراسان به دنیا آمد.^۱

دوره حضور شیخ طوسی در حوزه بغداد یکی از دوره‌های حساس و تأثیرگذار بر اصول امامیه است. در این دوره دانشمندان بزرگی همچون هارون بن موسی تعلقبری، جعفر بن محمد قولویه، شیخ مفید، سید رضی و سید مرتضی و محدثان بزرگی نظیر تقه الاسلام کلینی و شیخ صدوق در بغداد حضور داشتند و بغداد در این زمان پایتخت عباسیان بوده و از مراکز مهم اهل سنت به شمار می‌رفته است. شیعیان در مواجهه با اهل سنت به فکر تنظیم آثار و اطلاعات خود و تهذیب و تنقیح آن برآمدند. شاهد این مطلب وجود بحث‌های کلامی علمای شیعه با اهل سنت در این دوره و ظهور متکلمان بزرگی همچون شیخ مفید و سید مرتضی است. به گفته ابن ندیم شیخ مفید مشهور به ابو عبدالله ابن العمل در زمینه علم کلام سبقت از دیگران ربود (بحرالعلوم ۱۳۶۹: ۲۲۶)

۱. در رادگاه خود نشو و نما یافت. در ۴۰۸ هجری برای تکمیل کردن معلومات خود وارد بغداد شد و به ملازمت شیخ مفید درآمد از آن زمان بود که با اساتید فراوانی که تعداد آنها را تا سی و هفت تن بر شمرده‌اند، دستار بند و در بیشتر رشته‌های علمی سخن کامل پیدا کرد. شیخ طوسی پس از درگذشت شیخ مفید به صب تاگردان سید مرتضی یوسف و تا سال درگذشت این دانشمند (۴۳۱ هجری) جمعاً به مدت ۲۳ سال از محضر سید مرتضی بهره‌ها گرفت و سرانجام پس از درگذشت او، به زعامت شیعیان رسید. در عین حال مقلدانه برخی از آثار شیخ طوسی از جمله کتاب‌های تهذیب، انتشار و فهرست نشان می‌دهد که مشایخ اصلی شیخ طوسی ۵ نفر و به شرح ذیل بوده‌اند. محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، حسین بن عیدالله غصائری، احمد بن عبدالواحد معروف به ابن الحاسر، اسعد بن عدون، احمد بن محمد بن موسی معروف به ابن صلت اهوازی و ابوالحسن عثمانی احمد بن محمد بن ابی جید. گرچه سنوات شاگردی شیخ طوسی در محضر آنان بسیار محدود بوده است، زیرا غصائری در سال ۴۱۱ و شیخ مفید در سال ۴۱۳ هجری بدرود حیات گفته است.

اما در زمینه آثار و تألیفات شیخ طوسی باید گفت که وی در بین دانشمندان شیعه فردی کثیرالتألیف است، خود در فهرست از ۳۷ کتاب خویش یاد کرده است؛ اما برخی از مصادر تا ۵۰ اثر را به او نسبت داده‌اند و ملاحظه این آثار نشان می‌دهد که شیخ طوسی در تمام شعب علوم اسلامی از جمله حدیث، رجال، فقه، تفسیر، کلام، اصول صاحب کتاب بوده است و طالبان علوم آثار او را در همان زمان تألیف، به سرعت، استنساخ می‌کرده‌اند. (برای زندگی‌نامه مفصل شیخ طوسی، نک مقاله «شیخ آقابزرگ تهرانی» در تفسیر تبیان، جلد اول، مقدمه رجال طوسی سید محمد صادق بحرالعلوم، حاتمه مستدرک الوسائل میرزا حسن موری، یادنامه شیخ طوسی از انتشارات دانشگاه مفید)

بود که سبب تقویت و تحکیم پایه‌های علم الحدیث شد. علمای شیعه همچنین به ضبط اسامی رجال و راویان احادیث اهتمام ورزیدند تا آنچه اصحاب ائمه (ع) نقل کرده‌اند مشخص شود و استنباط احکام تسهیل گردد و روایات مقبول و موثق از اخبار مردود و ضعیف تمیز داده شود تا بدان عمل گردد و از خطا اجتناب شود.

ظهور ابن ادریس حلی مؤلف السرائر تحول عظیمی در اصول امامیه به وجود آورد. قبل از او شیخ مفید (۳۳۸-۴۱۳ هجری)، سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ هجری) کارهای عظیمی در خصوص علم اصول انجام داده بودند؛ لیکن ابن ادریس فروع جدیدی در علم اصول وارد ساخت زیرا در این زمان پایه‌های اجتهادی فقه امامیه استوار شده بود و با استفاده از تجربیات مراحل پیشین، فروع فقهی به اصول بازگشت داده می‌شد و قواعد کلی بر مصادیق خارجی منطبق می‌گشت. لذا در این میان مسائل و فروع جدیدی ظهور کرده و ابواب تازه‌ای مطرح شده است.

فقه‌های این دوره در بحث‌های فقهی و احکام دینی تنها به بیان اصول از روایات بسنده نکرده‌اند بلکه به ذکر فروع و مصادیق و تفصیلی که از آن ادله استفاده می‌شود نیز اهتمام ورزیده‌اند؛ لذا، مسایل تازه‌ای که تا آن زمان مورد بحث نبوده و سابقه نداشته است وارد اصول فقه امامیه شده و ادله آن مورد بررسی قرار گرفته است. طلایه‌دار علمای این مرحله و پرچم‌دار این شیوه اصولی، شیخ طوسی است که کتب بسیاری در بحث‌های اصولی انجام داده است. یکی از کتاب‌های معروف او مبسوط است که در آن به شرح مبسوط اصول و برداشتهای خود از احادیث می‌پردازد و به برای فروع آن ابوابی می‌گشاید. شیخ مسائل را به چند بخش تقسیم می‌کند و مسائل هماهنگ را در یک‌جا می‌آورد و فروع هر مسئله را به‌طور مستوفی مورد بررسی قرار می‌دهد و به ادله هر مسئله اشاره می‌کند و آن را، به‌طور نسبی، تنقیح می‌کند.

که با اتخاذ آن توانست وحدت حوزه درسی بغداد را تأمین کرده و در مقابل هجوم‌های فکری اهل سنت نیز از اساس مکتب شیعه دفاع کند. از سوی دیگر، شیخ طوسی توانست ابن موفقیت را برای گرایش اصولی و عقلی شیعی به دست آورد که راه استدلال و تعقل در کلام و اصول و فقه شیعه را هموار سازد؛ از این رو کوشید تا با ضربات کوبنده تسلط و حاکمیت قشریگری را بر محیط علمی و جامعه مذهب شیعه در هم بشکند. وی کتابی نیز در رد مکتب اهل الحدیث به نام *مقایس الانوار فی الرد علی اهل الاخبار* نگاشته بود (نک: نجاشی، ۱۴۰۸: ۳۱۵).

به هر حال، اندیشه فقهی و اصولی امامیه از دوره اکتفای بر اصول مسائل و پافشاری بر نقل متن احادیث به مرحله تفریع، یعنی ارجاع فروع به اصول، و تطبیق قواعد کلی بر مصادیق گام نهاد و این مهم به دست با کفایت شیخ مجده محمدبن حسن طوسی به انجام رسید. لازم به ذکر است که آنچه در زمان ابن‌ابی‌عقیل و ابن جنید فراهم آمده و رشد کرده بود به توسط شیخ مفید و سید مرتضی و مشایخ پس از ایشان تقویت شد تا اینکه به دست توانای شیخ طوسی، در کتاب مبسوط به بار نشست.

ظهور شیخ طوسی و شیوه او در جمع آراء سبب شد تنقیح مناط، که یکی از ابزارهای استنباطی اهل سنت بود، در مذهب امامیه نیز برای خود جایگاه می‌یابد.

گرایش به تنقیح مناط نزد امامیه

اصول عملیه بنا بر نظر اصولیین متأخر امامیه عبارت است از: استصحاب، براءت، اشتغال (احتیاط) و تخیر. این اصول در هنگام بروز شک در احکام فقهی به کار گرفته می‌شود. در نگرش تاریخی دو اصل نخست یعنی استصحاب و براءت، سابقه‌ای دیرینه در فقه اسلامی دارند (نک: پاکچی: ذیل مدخل).

شیوه اصولیین امامیه در برخورد با نصوص، از

سید مرتضی و پس از او شیخ طوسی نیز بسیاری از آثار خود را در پاسخ به طعن مخالفان به رشته تألیف درآوردند و تلاش کردند تا از شیعه به عنوان یک مکتب بزرگ فکری در مقابل اهل سنت دفاع کنند. این مطلب، به‌ویژه، از مطالعه مقدمه کتاب‌های فهرست، مبسوط، تهذیب الاحکام و تبیان به دست می‌آید.

سوی مواجهه شیعیان با اهل سنت، در این دوره، بین بزرگان شیعه نیز در باب مسائل فقهی، اصولی و رجالی اختلافاتی وجود داشت که آثار این اختلافات در کتب به جا مانده از این دوران کم و بیش مشهود است.

یکی از این اختلافات رد حجیت خیر واحد است. شیخ طوسی در کتاب *عده‌الاصول* (۳۳۹/۱) انکار حجیت خیر واحد را به عنوان عقیده برخی از مشایخ شیعه ذکر کرده است و دقت در اظهارات او نشان می‌دهد که این مشایخ کسانی جز متکلمان نبوده‌اند. محمدبن ادریس نیز در کتاب *سرائر* (۶۷/۱، ۶۷) آورده است که استاد ما سید مرتضی در جواب مسائل موصلیات (رسا فقهی دوم) گفته است: در احکام شرعی چاره‌ای جز پمودن راهی که به یقین منتهی گردد نیست، لذا ما در شریعت اسلامی عمل به اخبار واحد را باطل می‌دانیم، زیرا نمی‌تواند موجبی برای علم و در نتیجه عمل گردد. به همین ترتیب شهید ثانی هم به اظهارات ابن ادریس درباره سید مرتضی صحه گذاشته و سید مرتضی را به عنوان یکی از منکران حجیت خیر واحد معرفی می‌کند (همو، ۲۵/۱) و این خود می‌رساند که انکار حجیت خیر واحد به عنوان یک سیره عملی در بین بخشی از علمای شیعه جریان داشته است. از سوی دیگر اختلافات بین بزرگان شیعه امنیت علمی و تحقیقاتی را با خطر مواجه کرده بود (طوسی، ص ۲).

در این اوضاع شیخ طوسی به عنوان یک منجی و چاره‌گر به عرصه جریانات علمی پا گذاشت. شیوه شیخ طوسی در تألیف آثار خود، شیوه‌ای مصلحتی بوده

طلبدند و برای ادامه حیات علمی خویش به حلّه پناه آوردند که آغاز پیدایش و شکل‌گیری حوزه حلّه از آن زمان محسوب می‌شود. زمینه‌های ظهور فقه و اصول با گرایش مکتب حلّه، با فعالیت ابن‌ادریس حلّی و اقامت کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی (در سال ۶۷۰ یا ۶۸۰ هجری) در حلّه پیدا شد (طوسی، ۱۳۴۵: ۳).

خواجه‌نصیر هم در این حوزه اصول و علم کلام را بر اساس یک طرح فلسفی بازسازی کرد و در نتیجه این اوضاع مساعد شهر حلّه شاهد رشد سریعی در فقه، اصول و کلام شد و اندیشه اصولی و فقهی شیعه را وارد مرحله جدید کرد (نک. مطهری، ۱۳۸۵: ۵۸). متناسب با شکل‌گیری این حوزه به دست ابن‌ادریس حلّی، پس از او نام دو تن از شخصیت‌های علمی شیعی در این حوزه می‌درخشید: اول شیخ نجم‌الدین ابوالقاسم جعفر (۶۷۶ ق) معروف به محقق حلّی، از اعظام امامیه است که در مجلس درس وی فحول علماء حاضر می‌شدند. او نقش مهمی بزرگی در سیر تکامل فقه و اصول امامیه داشت و تحول جدیدی را در این سیستم حقوقی پایه‌گذاری کرد. کتاب الشرائع او از کتب درسی حوزه‌ها و از متون مهم فقه شیعی است که تا عصر حاضر در مراکز فرهنگی می‌درخشید. شخصیت دوم، خواهرزاده وی، علامه حلّی و مجدد مذهب امامیه در قرن هشتم هجری است. حوزه درس او بزرگترین مجلس درس آن زمان بوده است. علامه در مباحث فقهی و تفریعی و تنقیح مبانی امامیه را گسترشی بی‌سابقه بخشید. پس از وفات او، شیخ فخرالدین ابوطالب محمد (متوفی ۷۱۱ هجری)، معروف به فخرالمحققین، از طرق اجازات امامیه می‌باشد که منصب تدریس را بعد از علامه پذیرش داشت. از مشهورترین شاگردان وی شهید اول، پایه‌گذار مکتب جیل عامل بوده است. به‌طور کلی، خاندان حلّی در نهضت فکری و رهبری حوزه حلّه نقش مهمی داشتند. البته چهره‌های علمی دیگری نیز مثل ابن‌ابی‌طالب الفراس، ابن طاووس و ابن ورام و شهید اول در مکتب حلّه

یک‌سو، و مخالفت شدید آنان با کاربرد رأی و قیاس، از سوی دیگر، خلاء قابل‌توجهی را به وجود می‌آورد که با تمسک به اصل عقلی سعی در جبران آن صورت گرفت.

در این موقعیت بود که علمای اصول شیعه به جایگاه عقل اهمیت زیادی دادند. ظاهراً اولین فقیه اصولی که از ادله اربعه سخن گفته و عقل را دلیل چهارم بر شمرده ابن‌ادریس حلّی در کتاب السرائر است. ورود شیخ انصاری به جرگه علمای بزرگ شیعه سبب شد تا وی با نگرش عقلی و فلسفی‌ای که داشته با طرح کردن حصر عقلی در باره تحیر مکلفین سه حالت قطع، ظن و شک را مبنای سخن قرار بدهد. ابتکار ارزشمند شیخ بزرگوار چگونگی کنارهم نهادن اصول چهارگانه، یعنی استصحاب، برائت، اشتغال (احتیاط) و تخیر و طرح‌ریزی دستگامی جامع و مانع برای رفع شک است. شایان ذکر است که در مکتب فکری شیخ انصاری و پیروان مکتب فقهی و اصولی او، اصول عملیه از کاربرد گسترده‌ای برخوردار است. به این ترتیب نظرات شیخ بر مکتب اصولی امامیه سایه گسترد و مکتب اصولی امامیه را تحت الشعاع خود قرار داد.

بنابر آنچه که گذشت، تنقیح مناط بر اساس نظرات اصولیین اهل سنت، غالباً نوعی قیاس به شمار می‌آمده است. بنابراین، اصولیین امامیه نیز در پی تحولات علم اصول، همانند اهل سنت، معمولاً تنقیح مناط را نوعی قیاس دانسته‌اند (محقق حلّی ۱۴۰۳: ۱۸۵).

مکتب فقهی حلّه

برای آگاهی کامل از جایگاه و نقش مکتب حلّه در ورود تنقیح مناط به امامیه لازم است چگونگی تکون این حوزه را ارزیابی کنیم تا با احاطه بر آن بهتر بتوانیم این نقش را شناسایی نماییم.

پیدایش حوزه حلّه را به زمان حمله مغول می‌توانیم وصل کنیم. با هجوم ویرانگر مغول در نیمه قرن هفتم، عده‌ای از علما و فقها از هولاکو امان

فعالیت داشتند و در این حوزه نخستین بار به کتاب‌های دائره‌المعارف گونه‌ی فقه شیعی برمی‌خوریم که در تاریخ فقه شیعه سابقه ندارند (نک: دائره‌المعارف تشیع: ۵۷۰/۸).

حوزه حله و بسط و تکامل فقه و اصول

از لحاظ فقهی، مکتب حله از حوزه‌های فقهی و اصولی شیعی، به خصوص حوزه جبل عامل، تأثیر پذیرفته است؛ زیرا فقه شیعی با ظهور محقق حلی رشد و تکامل یافت. و ایشان مباحث فقه شیعی را در چارچوب تازه‌ای عرضه کرد و علامه حلی نیز کار او را در همه زمینه‌ها گسترش داد. محقق، به نظر برخی، آرای سلاربن عبدالعزیز دیلمی را، در تقسیم‌بندی ابواب فقه، مد نظر قرار داده بود.

علامه حلی مقارنه و تطبیق را در بیان آراء و استخراج احکام فقه رواج داد و چندین رساله در علم اصول نگاشت. تهذیب الوصول او گویای مرحله رشد این علم نزد شیعیان است.

تلاش بزرگانی چون محقق و علامه با وضعیت سیاسی جدید جمع شد و موجب درخشش بیس از بیس شهر و مدرسه فقهی حله گردید تا آنجا که گفته‌اند در زمان علامه حلی در این شهر حدود چهارصد مجتهد وجود داشت که غالباً شاگردان مکتب او بودند. از دلایل دیگر سرآمد بودن فقه علامه و محقق حلی در حوزه حله، نگارش شروح و تعلیقات متعدد بی‌شماری است که بر آثار فقهی و اصولی آنان نگاشته شده است. این امر خود بیانگر این مطلب است که شخصیت علامه حلی و محقق حلی، همانند شیخ طوسی، تا اندازه زیادی شاگردان و متأخران او را تحت تأثیر قرار داده است.

انگیزه اصلی محقق حلی و علامه حلی از تألیفات متعدد و نگارش کتب مختلف، غنای هر چه بیشتر مکتب حله و به بار نشستن تلاشهای وسیعی است که از طرف آنها صورت پذیرفته است. بدین جهت، مقارنه و تطبیق آرای فقهی که به همت علامه حلی صورت گرفت، ناشی از پدید آمدن آرای مقارب و پیدا شدن اختلاف نظرهای فقهی است که خود

نتیجه تحولاتی است که در تاریخ فقه شیعه در حوزه حله به وقوع پیوسته است. البته تلاشهای وسیع حوزه‌های قرن پنجم و ششم در شام همانند رمله و حلب و حوزه قبل از آن، همانند بغداد، که از قرن پنجم موجب تحول فقه شیعی در ادوار تاریخ فقه گردید و تا گشایش مکتب حله ادامه داشت را نمی‌توان از نظر دور داشت؛ زیرا، چنانکه گذشت، محقق حلی سرآمد حوزه حله در مناہج فقهی و اصولی خویش از سلار دیلمی در قرن پنجم و از علمای دیگر حلب در حوزه شام به صورت برجسته تأثیر پذیرفته است. از معروف‌ترین علمای حوزه حلب که بر اندیشه‌های اصولی حوزه حله تأثیر گذاشت می‌توان به حمزه بن عبدالعزیز دیلمی معروف به سلار (۴۶۳ هجری) اشاره کرد. ایشان از فقها و اصولیین بزرگ شیعه بود که در دیلم نشو و نما یافت؛ سپس به بغداد رفت و از محضر درس دو استاد، شیخ مفید و سید مرتضی، بهره برد. او از خواص سید مرتضی گردید و از سوی سید و به نیابت او روانه حلب شد تا منصب احکام و دروس را بر عهده گیرد. از آثار او می‌توان به التقریب در اصول فقه، المراسم در فقه، التذکره فی حقیقه الجواهر و العرض، اشاره کرد (شوقی ۱۱۴۰: ۹۴). هر یک از این آثار در شکل‌گیری و روند فکری و مسلک اصولی علمای حله تأثیری ویژه داشتند. علاوه بر این، خاندان بنی زهره نیز در پویایی امامیه تأثیراتی داشته‌اند. از علمای این خاندان حمزه بن علی بن زهره حلبی حسینی (۵۱۱ - ۵۸۵ هجری) است که در حوزه حلب از توابع شام پا به عرصه علم و دانش نهاد و نام او در تاریخ شیعه سرآمد است. اثر معروف او غنیة النزوع الی علمی الاصول والفروع است که محل رجوع علمای اصولی حله بوده است (حراملی، ۶۴/۱).

از علمای دیگر این خاندان حسن بن زهره بن حسن بن زهره حلبی (۵۸۴ - ۶۴۰ هجری) است که وی و برخی دیگر در پیشرفت و تطور فقه و اصول دوره حله بی‌تأثیر نبوده‌اند (نک: عقلائی، ۲۰۸/۲). بنابراین، مکاتب قبلی بر حوزه حله تأثیرات فراوانی داشتند که برخی از آنها در حوزه حلب و علمای آن نمود پیدا کرد.

ابن‌ادریس با وارد کردن نکات و تحقیقات لغوی و رجالی و انساب در فقه و اصول شیعه بدان رنگ و رونقی خاص بخشید. او روحی نقاد داشت و با آراء و نظرات خود اخیاریون را سخت فرو کوفت (نجفی ۱۳۷: ۳۷/۱۹).

انتقادات ابن‌ادریس هر چند چندان موفق نبود، لیکن چون حرکت و جنبشی در راه خارج ساختن فقه و اصول شیعی از جمود و تحجر بود خدمتی شایسته به تکامل اصول و فقه نمود. مشخصه اصلی روش او همان روح نقد و ایراد، اعتقاد به تفکر آزاد و آسیب‌پذیر دانستن اجتهادات و اندیشه‌هاست.

نتیجه‌گیری

تنقیح مناط یکی از شیوه‌های اصولی است که برای اولین بار علمای عامه از آن استفاده کردند. این شیوه یکی از شیوه‌های تعمیم احکامی است که برای وقایع و موارد خاص صادر شده و با این روش خصوصیات آن واقعه یا فرد خاص که در حکم دخیل نیست شناسایی شده و کنار زده می‌شود و حکم در همه موارد مشابه به جاری می‌گردد.

این شیوه از قرن پنجم به بعد به علل مختلف از جمله موارد ذیل وارد مذهب امامیه گردید:

مبارزه با اخباری‌گرایی؛ گرایش به استدلال عقلی و طرفداری از اجتهاد در میان علمای اصولی امامیه از جمله شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی علم‌الهدی. علامه حلی، ابن‌ادریس حلی؛ گرایش علمای امامیه به توسعه ادله لئی و پر کردن خلاء به وجود آمده از ردّ قیاس و حجیت خبر واحد، و تقسیم دلایلی قیاس به دلیل ظنی و دلیل قطعی و قبول کردن قیاس با دلیل قطعی از سوی علمای اصولی امامیه؛ تلاش شیخ طوسی برای حل اختلافات میان شیعه و سنی و نزدیک شدن به قبول قیاس با دلیل قطعی خروج اندیشه فقهی و اصولی امامیه از دوره اکتفای بر اصول مسائل و

رابطهٔ تسلسلی هر یک از این حوزه‌ها در قرون مختلف سبب شد که از یکدیگر، در بعد فرهنگی و نیز در ابعاد سیاسی و اجتماعی اثر بپذیرند. این حوزه در اوایل قرن هفتم پا گرفت و تا حدود یک قرن مدرسه حله تنها مدرسه مهم فقه شیعه بود. در اوایل قرن هشتم هجری این مدرسه تحت تأثیر عواملی - که یکی از آنها خروج علامه حلی از آنجا بود - اندک اندک رونق خود را از دست داد و با ضعف آن مدرسه نجف، که به همت شیخ طوسی (ره) بنیان‌گذاری شده بود، دوباره پا گرفت و در طول قرنهای نهم و دهم به عنوان مرکز تعلیم و تعلم فقه شیعه شناخته شد و بعد از آن مدرسه جبل عامل به دست شهید اول (ره) تأسیس گردید.

مکتب حله یا دوره استدلال و استنباط اصول امامیه دوره شکوفایی علم اصول و استنباط در نزد علمای امامیه از زمان مرحوم ابن‌ادریس حلی (۵۵۸ - ۵۹۸ هجری) شروع شد و تا زمان مرحوم محقق حلی ادامه می‌یافت. این دوره، که در آن شکوفایی مکتب حله را شاهد هستیم، در مجموع پیش از یکصد سال به طول انجامید. شیوه علمی فقها در این دوره همان روش ابن‌ادریس بود که با استدلال در مسائل فقهی به اسلوبی استدلالی روی آوردند و ابواب جدیدی در فقه گشودند. این روش با اقبال ۵۰ گان مواجه شد. با پیروی از این روش علم اصول از جهت استدلال در بحث و فروع علمی رشد چشم‌گیری یافت و اصولیین امامیه در برخورد با مسائلی که حکم آن از احکام ضروری و قطعی نبود سعی می‌کردند که مسائل شرعی و فروع فقهی را همراه استدلالهای محکم عرضه کنند.

ابن‌ادریس نخستین کسی بود که باب اعتراض بر شیخ طوسی را گشود. وی پیشوای این طرز تفکر در آن زمان بود که باعث شد که در اصول حیات تازه‌ای دمید و به گونه‌ای بی‌سابقه در به بحث استدلالی پرداخت و بسیاری از متأخران از او تبعیت کردند.

پافشاری بر نقل متن احادیث و ورود به مرحله تفریح یعنی ارجاع فروع به اصول و تطبیق قواعد کلی بر مصادیق؛ همانند دانستن تنقیح مناط و قیاس به توسط علمای اصولی امامیه و زایش مکتب حله و در رأس آن ظهور ابن ادریس حلی، که فقه و اصول امامیه را بسط داد و کامل کرد و نکات و تحقیقات لغوی و رجالی و انساب را در فقه و اصول شیعه آورد؛ هجوم گسترده حکومت وقت به شیعه.

امروزه تنقیح مناط یکی از شیوه‌های استنباط در اصول امامیه است که دلیل ظنی را رد کرده و دلیل قطعی در آن پذیرفته می‌شود.

منابع

بحرالعلوم، سید محمد مهدی (۱۳۶۳)، رجال معروف به الفوائد الرجالیه، منشورات مکتبه الصادق، تهران؛
 بغدادی، ابن عبدالحق (۱۹۸۶/۱۴۰۶)، قواعد الاصول و معاهد الفصول، به کوشش احمد محمد شاکر، بیروت، عالم‌الکتب؛
 بهبهانی، محمد باقر محمد اکمل (۱۴۱۵ق)، الفوائد الحائریه، چاپ اول، مجمع‌الفکر الاسلامی، قم؛
 جوهری (۱۹۷۴)، الصحاح من اللغة والعلوم، به کوشش ندیم و اسامه مرعشلی، دارالحناره العربیه، بیروت؛
 حر عاملی، محمدبن حسن، امل‌الأمیل من علماء جبل عامل، چاپ دوم، تنظیم سید احمد حسینی بغدادی، دارالکتب الاسلامی، قم؛
 حسینی مراغی، میر عبدالفتاح (۱۴۱۷)، العناوین، تحقیق و نشر مؤسسه النشر الاسلامی، قم؛
 سرخسی، محمدبن احمد، اصول السرخسی، نه کوشش ابوالوفاء افغانی، کن لحنه المعارف العمانیه، حیدرآباد؛
 شوقی، شمس (۱۴۰)، حلب، تاریخها و معالمها التاريخیه، جامعه حلب، حلب؛

شوکانی، محمدبن علی (۱۴۰۶)، ارشاد الفحول، دارالفکر، بیروت؛
 صدری، سیدمحمد (۱۳۷۵)، سادی فقه (رشته الهیات)، چاپ اول، دانشگاه پیام‌نور، تهران؛

طوسی، محمدبن حسن، فهرست، نه تحقیق محمد صادق بحرالعلوم، منشورات رضی، قم، افست نجف؛
 طوسی، نصیرالدین (۱۳۴۵)، شرح مسائل العلم، چاپ عبدالله نورانی، مشهد؛

عقلانی، ابن حجر (۱۳۷۷)، لسان‌المیزان، حیدر آباد... دکن؛
 عکبری، حسن بن شهاب (۱۹۹۲/۱۴۱۳)، رساله فی اصول الفقه، نه کوشش موفق بن عبدالله، دارالتناثر الاسلامیه، بیروت؛

غزالی، ابوحامد محمد بن محمد (۱۳۶۸)، المتصفی من علم الاصول، دارالذخائر، قم؛

فاسی، علال (۱۳۸۲)، مقاصد الشریعه الاسلامیه و مکارها، مکتبه الوحده العربیه الدار البیضاء بیروت؛

فاضل تونی، عبدالله بن محمد (۱۴۱۲)، الوافی فی اصول الفقه، نه کوشش سید محمد حسین رضوی، مجمع‌الفکر الاسلامی، قم؛

فیروزآبادی (۱۳۶۲)، قاموس المحیط، انتشارات امیرکبیر، تهران؛
 کاشف‌الغطاء، جعفر بن خضر نجفی، کشف‌الغطاء، انتشارات مهدوی، اصفهان؛
 محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۳)، معارج الاصول، نه کوشش محمد حسین رضوی، مؤسسه آل‌البتی، قم؛

مطهری، مرتضی (۱۳۵۸)، آشنایی با علوم اسلامی، انتشارات صدرا، تهران؛
 مکارم‌شیرازی، ناصر (۱۴۱۶)، انوار الاصول، چاپ دوم، با تقریر احمد قدسی، انتشارات نسل جوان، قم؛

نجاری، علاء‌الدین عبدالعزیز بن احمد (۱۹۷۴/۱۳۹۳)، کشف‌الاسرار عن اصول الزودی، دارالکتب العربیه، بیروت؛

نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۸)، رجال‌النجاشی، دارالاضواء بیروت؛
 نجفی، محمدحسن بن باقر (۱۳۷۷)، جواهر الکلام، تصحیح عباس قوچانی و دیگران، نجف. ■